

اصول اعتقادی اهل حق

اسماعیل قبادی

از طرفی شباهت زیاد آنان با مسلک تصوف انکار ناپذیر است، به طوری که در بعضی جاها و شهرها طرفداران این فرقه به خانقاه دراویش ملحق می‌شوند.

بعضی در این رابطه می‌نویسند: «ظاهراً آداب و مناسک اهل حق تا حد زیادی به آداب تصوف شباهت دارد، چنان که لزوم اجتماع آنها در «جمخانه»؛ تقدیم نذر و نیاز؛ خدمت؛ اشتغال به ذکر خفی و جلی؛ توجه به ساز و سماع - که حیثاً به نوعی جذبۀ منتهی می‌شود - و ضرورت سر سپردن به پیر و مرشد، آداب و مناسک اهل حق را به نوعی تصوف مخصوص تبدیل کرده است»^(۱).

دکتر محمد مکرری که از آشنایان به این مسلک بوده، در مقدمه‌اش بر کتاب حق الحقائق یا «شاهنامه حقیقت» می‌نویسد: «مذهب یا مسلک اهل حق یکی از

طبق مستندات می‌که از کتب و «دفترهای» منسوب و متعلق به فرقه اهل حق در دست بوده و شواهد حال، حکایت از آن دارد و می‌تواند مؤید آن باشد؛ عقاید و مبانی اساسی اهل حق مخلوطی از اعتقادات «تناسخی و حلول ذات» عرفان و تصوف التقاطی و مسایلی برگرفته از ادیان ایران باستان، مثل دین زرتشتی پیش از اسلام، هندویزم مانوی و برخی از مبانی مسیحیت و یهودیت بوده که بعضاً صبغه اسلامی به آن داده‌اند و اساساً هیچ مطابقی با اصول مسلم و متفق علیه اسلام ندارند.

اهل حق با غلات شیعی و فرقی چون دروزیهای لبنان - نصیری (انصاریه) - نواحی لاذقیه سوریه و یا علویین آنجا - و علی‌اللهی‌های شمال افغانستان و اسماعیلیه در جنوب تاجیکستان - استان خود مختار «بدخشان» - مشابهت داشته و

که خود را از هر تعلق خاطر به دور دارد تا شایستگی رسیدن به مقام فنا فی الله را به دست آورد، یا به عبارت دیگر از خود بریدن و به حق پیوستن است.

مراد از «ردا» احتمالاً راد مرد بودن یا جوانمردی است که معتقدان به این فرقه بسیار شعار جوانمردی و پیروی از جوانمردی‌های حضرت علی علیه السلام را دارند، البته این توضیحی است که تقریباً مطابق مرام و مسلک اهل حق از آن تعبیر می‌شود. در واقع می‌توان گفت از ویژگی‌های این مسلک، رعایت اصولی چون پندار نیک - گفتار نیک و کردار نیک است که پای‌بندی به آن بر جمیع اهل حق واجب بوده و لذا تحت عنوان یک بیت از «نامه سرانجام» در آمده است.

خالق و صانع (توحید) در مذهب اهل حق

سخنان اهل حق در باره خالق جهان و اصل توحید متفاوت و بلکه متناقض بوده، و تلفیق بین آنها بسیار مشکل است. گاهی از گفتار بزرگان آنها کلمات متناقض صادر شده و ظاهرآ خودشان هم ارتباط بین کلمات ماقبل و مابعد را قایل نیستند، تا جایی که

دسته‌های وابسته به مذهب تشیع است و مجموعه‌ای است از عقاید و آرای خاص مذهبی که با ذخایر معنوی ایران پیش از اسلام و افکار غالی پس از اسلام که بخصوص در مناطق غرب ایران پراکنده بوده‌اند، درهم آمیخته است.^(۲)

مؤید این مطالب که مسلک اهل حق برخی از اعتقادات ادیان دیگر نظیر زرتشتی را به همراه دارد، به وفور در «دفتر»‌های این فرقه به چشم می‌خورد؛ مثلاً در «نامه سرانجام» چهارچوب اساسی مسلک را در یک بیت چنین بیان می‌کند:

یاری چارچون، باوری و جا

پاکی و راستی، نیستی و ردا^(۳)
(که مبین همان پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک است).

توضیح بیت مذکور این است: تمام کسانی که به آیین اهل حق هستند، به آنها خطاب «یاری» می‌شود. همان طور که به مسلک اهل حق «آیین یاری» گفته می‌شود و مراد از «پاکی» همان پندار نیک و پاک زیستن و دوری از هر نوع ناپاکی و کثافت به هر صورت و کیفیتی که باشد و مراد از «راستی»، پرهیز از دروغ و ناپاکی و درست زیستن است و مراد از «نیستی» این است

۲. شاهنامه حقیقت (حق الحقایق) نعمت الله جیحون آبادی، مقدمه محمد مکرری.

۳. نامه سرانجام (کلام).

تاریخ این مسلک به ویژه در موضوع آفرینش دارای شگفتی خاصی از افسانه‌ها و غلوهاست که بیشتر آنها به صورت نظم تحت عنوان «شاهنامه حقیقت» مدوّن شده است و از مشهورترین کتب این فرقه به شمار می‌رود و در آن این تجلیات نورانی و حقّانی را به صورت نظم درآورده‌اند، از این نوع افسانه‌ها در دفترها و متون دست‌نویس دینی فرقه اهل حق که به گویش گورانی قدیم هست به وفور یافت می‌شود.

آنان معتقدند که آفرینش در دو مرحله اصلی انجام شده است: خلقت «جهان معنوی» و خلقت «جهان مادی» و تصویری که از این دو جهان دارند، معرف رنگ خاص فلسفی است.

گذشته از این مطالب، برخی از بزرگان اهل حق، توحید را بدون توضیح ارایه داده و می‌گویند: «توحید تجلی ذات خالق (حق) در مخلوق است» (مثلاً در علی علیه السلام یا سلطان اسحاق) و ظاهراً این صریح‌ترین تعبیر از توحید باشد که افراد این فرقه گاهی ابراز می‌دارند.

حلول و تناسخ

از جمله مبانی اعتقادی این فرقه عقیده به تناسخ و حلول ذات حق در وجود بشر

بعضی با تمسک به گفته نویسندگان و مرشدان، این فرقه را تا سرحدّ مشرک و کفار به پیش برده و حتی در بعضی مکتوبات آنها را غالی و از غلات غلیط شمرده‌اند.^(۴) البته حقیقت امر بر بسیاری روشن نیست؛ زیرا گفته‌های بعضی سرسلسله‌ها و رؤسا همین مطالب را القا می‌کند و بعضی دیگر هم در گفته‌های خود اصلاحاتی به وجود آورده‌اند.

به هر حال مسئله توحید، یگانگی خداوند، تجلیات ذات حق و دیگر جوانب آن، مسئله‌ای است که برای بسیاری از پیروان اهل حق حل نگردیده و غالباً در تحیر و سرگردانی مطلق هستند. هنوز معضل حلول و تناسخ بسیاری را به کام پوچی فرستاده و مرشدان مدعی علم لدنی و تجلی ذات هم این مطالب را روشن نکرده‌اند و ظاهراً علوم غیر مکتسبه آنان در این رابطه چیزی تبیین ننموده است. یکی از افراد این مسلک طبق تفسیر «دفتر»‌ها و درک و فهم خود چنین می‌نویسد:

«همان ماده یا طبیعت که دارای قدرت و شعوری است، خداوند است؛ زیرا که ذات حق در جزء و کل موجود است و به نسبت تکامل وجود دارد».^(۵)

۴. سرسپردگان، محمد علی خواجه الدین.

۵. اندرز یاری، القاضي، مجید، کتابخانه طهوری، ص ۶۹، تهران، ۱۳۵۹.

شواهد عینی مؤید آن هستند و در موارد زیادی آن را مطرح و تأیید می‌کنند. یکی از افراد این مسلک (اهل کربند - گهواره) در رابطه با حلول ذات می‌نویسد:

«طبق نظریه پیشوایان یارسان و روی اصل اعتقاد به حلول روح فقط جسم شخص متوفی از بین رفته و به خاک تبدیل می‌گردد، ولی روح او بر حسب اعمالش به جسم دیگری (در همین دنیا) حلول می‌نماید».^(۸)

اهل حق حلول روح و یا تجلی ذات را «دون نادون» می‌گویند. دون کلمه‌ای است ترکیبی و آن را به معنی جامه می‌گیرند و به عقیده آنها در ذات بشر ذره‌ای از ذرات خدایی موجود است.

اصطلاحاً به «ظهور ربانی در صورت جسمانی» که همیشه در نزد پاکان و برگزیدگان در گردش می‌باشد، «گردش مظهر به مظهر» می‌گویند و اگر بدن کامل باشد حق در او تجلی می‌کند و ممکن است به همان اندازه که حق و حقیقت به علی علیه السلام تجلی کرده، به دیگری نیز تجلی کند. در این باره اهل حق معتقد به هفت جلوه متوالی‌اند و می‌گویند: هر بار خداوند «حق» با چندین تن از فرشتگان مقرب به

است و سخنان آنها راجع به تناسخ و حلول نیز متناقض و پراکنده است. برای درک این مطالب قبل از بحث در باره عقاید این مسلک باید معانی حلول و تناسخ توضیح داده شود.

در فرهنگ لغت فارسی تناسخ را چنین معنی کرده‌اند: «انتقال روح بعد از فوت از بدنی به بدن دیگر است»^(۶) به عبارت دیگر: تناسخ عبارت است از تعلق روح به بدن دیگر بعد از مفارقت آن از بدن اول، بدون آن که زمانی در بین آنها فاصله شود.

راجع به «حلول» نیز گفته‌اند: «حلول عبارت از فرود آمدن چیزی است در غیر خود و در اصطلاح به معنی حلول ذات خداست در اشیا، و به کسانی که بر این عقیده‌اند که خداوند در اشیا و در مرشدان حلول کرده است حلولیه گویند».^(۷)

اساس و مبانی اعتقادات اهل حق تناسخ و حلول بوده و به همین خاطر از بسیاری از مبانی اعتقادی اسلام فاصله گرفته و بیشتر به هندوئیسم، مانویت و یا دین زرتشتی نزدیک شده‌اند.

بنابر این، ضروری است نگاهی داشته باشیم به نوشته‌هایی که کم و بیش اعمال و رفتار مردم اهل حق غرب کشور طبق

۶. فرهنگ فارسی معین، ذیل کلمه تناسخ.

۷. فرهنگ مصطلحات عرفا، ص ۱۵۳.

۸. آیین یاری، مجید القاضی، طهوری، تهران، ۱۳۵۹، ص ۴۵.

بوده‌اند، ولی به طرف کمال و وحدانیت گامی فراتر نهاده و به موشکافی و کشف حقیقت پرداخته‌اند.^(۱۱)

اهل حق همچنین معتقدند هر فرد هزار دون یا جامه عوض می‌کند و در هزار یکمین جامه، جامه ابدی می‌پوشد و اگر جزء نیکوکاران باشد در جامه خوب مخلد خواهد بود و برعکس اگر فرد بدکرداری باشد در جامه ذلت خواهد ماند، کتاب شاهنامه حقیقت به طور مفصل با اشاره به این مطلب، موضوع عهد گرفتن خدا از مردان حق و گردش «دون به دون» را بیان می‌کند.^(۱۲)

اگر میل دارید به گلزار حق
بچینید گلها ورق در ورق

باید کنید عهد با من کنون

به قامت پوشید چند جام و دون

بنوشید بر کام زهر زمان

بگردید در دهر در هر مکان

گهی با گدایان، گهی با شهان

بباشید در دون گردش کنان

ز روز ازل تا به روز شمار

پوشید جامه به تن يك هزار

تقریباً اعتقاد به حلول، مورد اتفاق

شاخه‌ها و شعب مختلف فرقه اهل حق بوده

صورت اتحاد در جسدهای خاکی حلول کرده‌اند، این حلول به منزله لباس پوشیدن است که آن را جامه یا دون گویند و معتقدند که اولین تجلی کامل ذات خدا، تجلی به علی علیه السلام است و دوم تجلی تام و تمام را در سلطان اسحاق می‌دانند. به همین جهت علی علیه السلام و سلطان سهاك را برابر دانسته و می‌گویند سلطان اسحاق (مؤسس) دون «مظهر» علی علیه السلام است.^(۹)

درباره تداوم این تجلیات نوشته‌اند:
«قدرت کردگاری در وجودهای مختلف ظهور نموده که بعد از سلطان اسحاق ۱۲ خاندان و سرسلسله مرکز تجلی و دیدار بوده‌اند»^(۱۰) یعنی نه تنها قابل به حلول ذات در علی علیه السلام و سلطان اسحاق هستند، بلکه از نظر اهل حق سرسلسله و پیران هم محل تجلی ذات الهی هستند.

اما در رابطه با این که تجلی ذات پس از ختم پیامبران به چه کسانی تعلق گرفته، آمده است:

«پس از ختم شریعت (دومرحله قبل از مرحله حقیقت) و اتمام دوره پیامبران، ذات خداوندی در عرفا و اهل طریقت (مقدمه حقیقت) متجلی گردید که در واقع می‌توان گفت اگر چه خود تابع شرع و پیرو اسلام

۱۰. آیین یاری، ص ۴۵.

۱۲. شاهنامه حقیقت، جیحون آبادی، ص ۴۴.

۹. غلاة شیعه، ابراهیمی، ص ۲۶۹.

۱۱. همان مآخذ، ص ۱۲.

و کسی اختلاف در آن ندارد، به همین خاطر آورده‌اند:

برخی از نویسندگان اهل حق در توضیح حقیقت تجلی می‌نویسند:

«اما حقیقت که صورت تکاملی از عرفان و طریقت است، می‌گوید هر انسانی ابلقوله قادر است مرکز تجلی ذات حق شود و خود را از مذلت و تابعیت از زشتی‌های درونی رها کند». (۱۵)

اقسام تجلی

در مورد تجلی و نحوه آن و کیفیت حلول در آثار اهل حق آمده است:

«کسانی که دارای اعمال پسندیده و خوب باشند، از جسم دیگری که از لحاظ مادی و معنوی وضع بهتری را داراست بهره‌مند شده و يك قدم به خداوند نزدیکتر می‌شوند و اشخاصی که عمر را به تباهی تلف کرده و در فکر توشه نبوده‌اند، به ناراحتی بدتری دچار شده و به درجه پست‌تری تنزل می‌نمایند». (۱۶) در جای دیگر تجلی را دو قسم نموده‌اند: ۱- تجلی ذات بشر ۲- تجلی ذات مهمان، «تجلی ذاتی بر دو نوع است: یکی تجلی در بدو تولد مانند حضرت علی علیه السلام و سلطان سهاك

«مردم اهل حق معتقد به سیر تکاملی بشر در اثر گردش‌های متوالی تناسخی است و در هر زمان تجلی به نوع حقانی را در وجود آدمی می‌دانند». (۱۳)

طبق اسنادی که اهل حق آن را معتبر می‌دانند، تجلی ذات حق در افراد نیز مراتب شدت و ضعف دارد و هر تجلی، با تجلی دیگر مساوی نیست و بستگی به این دارد که فرد مورد تجلی چه فردی باشد، با این وصف این مسلک علاوه بر علی علیه السلام و ائمه هدی و پیامبران که آنان را محل تجلی ذات می‌دانند، بلکه عرفا و هر شخصی که پاك و خاکی و مستعد باشد، محل تجلی و حلول ذات می‌دانند، گرچه بعضی در الفاظ نام تناسخ را استعمال نمی‌کنند ولی به آن اعتقاد دارند. مؤید این مطلب، ادعایی است که یکی از افراد این فرقه (۱۴) از اهالی روستای درود فرامان «گریان» که از سرسلسله‌های آتش بیگی محسوب می‌شود دارد. وی مدعی حلول ذات حق در خودش بوده که اخیراً نوه پسرری او اصلاحاتی هم در این زمینه به وجود آورده

۱۳. آیین یاری، ص ۱۲.

۱۴. منصور میرزا (اهل روستای درود فرامان کرمانشاه) پدر نظام مشعشی نوه او سام مشعشی است.

۱۵. همان مأخذ.

۱۶. اندرز یاری.

صورت شخص پیرو به مرحله «حقیقت» (حقّانی)، یعنی وصل به خدا که مرحله چهارم باشد، می‌رسد و این همان چیزی است که اهل حق مدّعی آن هستند. به عقیده این فرقه مقصود و اساس مذهب‌شان حقیقتی است که سبب خلقت موجودات است. به همین خاطر مذهب این فرقه مملو از اسرار حقیقت است.

دیدگاه آنها هم نسبت به شریعت و پیامبران بر این اساس بوده و بر پایه اصل اعتقاد به حلول و تناسخ است که معتقدند یک عده از پیشوایان آنها (علی الخصوص هفت‌تنان - هفتوان - هفت سردار - قوالطاسیان) در اعصار گذشته، در جامه «پیامبران» و صحابه حضرت رسول ﷺ و یاران امام حسین ﷺ و حتی دوازده امام ﷺ و عرفا و سلاطین به دنیا آمده و به ارشاد و هدایت مردم جهان پرداخته‌اند. مثلاً به عقیده اهل حق پیامبرانی چون شیث، نوح، صالح، یعقوب، ایوب، شعیب، یونس و مسیح عبارتند از همان بنیامین «پیر اهل حق» که در جامعه‌های گوناگون در میان مردم ظاهر گشته و مردم را هدایت نموده‌اند، چنین افسانه‌هایی در دفتر و کتب فرقه مخصوصاً «حق الحقائق» یا «شاهنامه حقیقت» به وفور یافت می‌شود.

و بابا خوشین و حضرت عیسی ﷺ که اینها را ذات بشر گویند و دیگری تجلی ذاتی در سنینی از دوران زندگی که «ذات مهمان» اطلاق می‌شوند، مثل حضرت سید فرضی (صحنه‌ای) که ذات مهمان بوده است».^(۱۷)

به عقیده این فرقه وقتی اشخاص صورت کاملی از عرفان و طریقت پیدا نمودند و به حقیقت دست یافتند، دیگر نیازی به عبادات مرسوم در شریعت ندارد.

نبوت (پیامبران الهی)

به عقیده اهل حق مسلک آنها از نظر آیین باطنی آخرین منزل (مرحله) وصل به خداست، آنها می‌گویند: برای رسیدن به حق (خدا) بشر باید مراحل را طی کند، این مراحل از نظر اهل حق عبارتند از:

نخستین مرحله، شریعت (آیین پیامبران) است، یعنی انجام آداب (فرائض) و مناسک و سنن ظاهری دین و شرع.

مرحله دوم، طریقت یا اعمال و رسوم عرفانی است، بعضی هم مرحله سوّمی به نام «معرفت» یعنی عرفان و معرفت کامل به دین و تکامل بشری، ذکر کرده‌اند. در این

خلاصه می‌کنند، اگر چه نامی هم از امامت برده و در الفاظ، اسامی بعضی از ائمه معصومین را در جلوه یکی از پیران ذکر می‌کنند. در این رابطه نوشته‌اند:

«در امامت نیز کلیه امامان (اثنی عشر) و پیران حقیقت را از اولاد امام می‌دانند و به امامت معتقدند».^(۲۰)

با این حال در کمتر جایی کلمات معصومین در دفاتر و کتب آنها دیده می‌شود. در آثار و نوشته‌هایی که اشخاص اهل حق به عنوان رموز یاری نوشته و ارائه می‌دهند، مثلاً به عنوان مأخذ مشروعیت «شارب» چیزی از امامت و عقاید امامیه و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام دیده نمی‌شود و در مواردی سخنان مجهول و مجعول را در تأیید آن از ناحیه ائمه می‌آورند، در حالی که منظور آن احادیث «شارب داشتن» نبوده است.

امامت در جایی دیگر چنین تعریف می‌شود:

«مردم یارستان اعتقاد کامل به دوازده امام علیهم‌السلام داشته، مخصوصاً حضرت مهدی علیه‌السلام را ناجی بشر از زشتی‌ها و تاریکیهای ظلمانی می‌دانند».^(۲۱)

وی در جای دیگر امامت را چنین

مجید القاضی در این رابطه می‌نویسد:

«مردم یارستان نبوت را برای تمام پیامبران مخصوصاً خاتم النبیین حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبول داشته و آن را محترم و آخرین پیامبر الهی می‌دانند».^(۱۸)

اما این فرقه اجمالاً واضح قوانین را شارع مقدس نمی‌دانند و تکیه اصلی آنان در تدوین و اجرای قوانین بر قول پیران حقیقت است. وی در جای دیگر می‌نویسد:

«مردان برگزیده و دانشمندان (که مقصود از «مردان برگزیده» ظاهراً پیران حقیقت است) می‌توانند قانون مراودات اجتماعی را از قبیل ارث، قضاوت، داد و ستد (معاملات) با الهام از خط مشی یاری که مساوات و عدالت است، وضع نمایند».^(۱۹)

امامت و ولایت

اهل حق در مورد امامت نیز تعابیری بسیار شبیه به نبوت داشته و همان الفاظ و اصطلاحات رایج را به کار می‌برند و بر مبنای اعتقاد به حلول و تناسخ، بیشتر پیران را مد نظر داشته و همه چیز را در آنها

۱۹. اندرز یاری.

۱۸. رمز یاری، ص ۱۱۲.

۲۱. آیین یاری.

۲۰. مکاتبات با دایرة المعارف تشیع، قاسم افضلی، ص ۱۴.

توضیح می‌دهد:

«پس از ختم شریعت و اتمام دوره پیامبران، ذات خداوندی در عرفا و اهل طریقت (مقدمه حقیقت و حقیقت = اهل حق) متجلی گردید». (۲۲)

تقریباً تمام گفته‌ها و نوشته‌های منسوب به این فرقه در مورد امامت، همراه با قبول داشتن پیران و حلول و تناسخ است که متناقض با سخنان قبلی بوده و ظاهراً ائمه را طبق حلول و جلوه‌های حقانی «دون نا دون» قبول دارند؛ چرا که بعضی از افراد منسوب به این فرقه (در شهرستان صحنه) اعتقاد به امامان شیعه و امام حسین علیه السلام را مطابق با تناسخ و حلول تعبیر می‌کنند، با این که معتقدند امام دوازدهم در آخرالزمان ظهور کرده و دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد، منتهی به عقیده آنها هر یک از دوازده امام علیهم السلام مظهر و یا جامه یکی از پیشوایان اهل حق می‌باشد. در کتاب منسوب به جیحون آبادی^(۲۳) «دون به دون» شدن همه ائمه شیعه به جامه یکی از پیران به صورت نظم درآمده است. برخی از افراد این فرقه معتقدند سزّی که خداوند به پیامبران گفته، سزّ نبوت که از آدم شروع شده و به محمد صلی الله علیه و آله که خاتم پیامبران است رسیده؛ از آن پس به نام «سزّ امامت» که محمد صلی الله علیه و آله به

علی علیه السلام گفته و از علی علیه السلام تا امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که دوازدهمین امام شیعه اثنی عشری است منتقل گردیده، پس از غیبت امام دوازدهم، این سزّ به مقدسین که رئیس و سرسلسله طریقت و قطب زمان خودشان بوده‌اند، یکی بعد از دیگری گفته شده است و نزد همین سرسلسله‌های ۱۲ گانه یا ۱۱ گانه «سزّ امامت» موجود بوده است. لذا آنان از غیب مطلع بوده و پیش‌گوییهای آنها متحقق و یا به وقوع خواهد پیوست و حتی سروده‌های منسوب به پیشوایان و سرسلسله‌های پیران حقیقت رموزی دارد که هر کس نمی‌تواند به آن اسرار دست یابد. (۲۴)

از طرفی به اعتقاد اهل حق، تفسیر و تعبیر این رموز هم کار هر کس نیست، مگر دانشمندان و عرفایی که تجلیات نورانی دارند و خودشان دیده‌دار هستند.

حضرت علی علیه السلام از دیدگاه

برخی اهل حق

علی علیه السلام در سخنان اهل حق گاهی به عنوان مظهر ذات حق، و زمانی در افواه و نوشته‌ها به عنوان اولین امام ذکر شده و اصولاً نشانه بارز تشیع در این مسلک اعتقاد به علی علیه السلام و قبول داشتن او هست که

که آن مرتضی بود ذات خدا
 به تخت بقاء گشت فرمانروا^(۲۵)
 اصولاً اهل حق، همین اشخاص را
 واضع قوانین قلمداد می‌کنند به ویژه سلطان
 اسحاق را واضع و تجلی ذات (مظهر) علی
 ﷺ می‌دانند و برای او منزلتی برابر با علی
 ﷺ قایل‌اند. آنچه که فعلاً مشهود است و
 بین مردم اهل حق به آن اهمیت داده
 می‌شود، اصول مسلک اهل حق است که
 بر هر اصل دیگر مثل رسومات شرط و
 اقرار، قرارمدارهای «بیا و بس» پر دیوری و یا
 سرسپاری و اعتقاد به منصوبین سلطان
 اسحاق در بیا و بس (پردیوری) مثل هفت
 تنان - هفتوان - چهل تنان و چهل وان و غیره
 عملاً ترجیح داده می‌شود.

عده‌ای از بزرگان اهل حق اعتقاد به
 الوهیت علی ﷺ را منکر شده و در این باره
 می‌نویسند:

«... و یارستان هیچ‌گاه حضرت
 علی ﷺ را خدا نمی‌دانند و آنچه مسلم و
 مشخص است نسبت‌هایی که به اهل حق
 به عنوان «علی‌اللهی» بودن داده‌اند و یا در
 بعضی کتب و مقاله‌ها، «علی‌اللهی» را
 شعبه‌ای از اهل حق می‌دانند خلاف محض
 است؛ زیرا حضرت علی ﷺ که فقرای اهل
 حق به آن عشق می‌ورزند و آنچه در «کلام

گاهی به طور متناقض شخصیت او را
 تعریف می‌کنند و در بسیاری دفترها و کتب
 شخصیت حضرت علی ﷺ را از صورت
 حقیقی خود خارج کرده به درجه غلو
 رسانده‌اند. در عمل و افواه عامه، امامت را
 همانند شیعیان اثنی عشری قبول نداشته و
 عرفا و پیران حقیقت را محور و هدایت‌گر و
 ادامه دهندگان راه انبیا می‌دانند؛ زیرا
 معتقدند پس از ختم شریعت و اتمام دوره
 پیامبران، ذات خداوندی در عرفا و اهل
 طریقت تجلی کرده و طبیعتاً اولین تجلی
 باید نسبت به علی ﷺ روا داشته شود.

در جای‌جای دفاتر و کتب منسوب به
 این فرقه جملات فراوانی به چشم می‌خورد
 که علی ﷺ را به درجه الوهیت رسانده و
 بالاتر از درجه امامت نشانده‌اند.

صریح‌ترین الفاظ در این باره را کتاب
 «حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت» دارد که
 سرورده‌های یکی از افراد این مسلک است
 که «دون نادون» و تجلی ذات حق در وجود
 علی ﷺ را بیان می‌دارد

بدور محمد همان کردگار

شد از جامعه مرتضی آشکار

در جای دیگر دارد:

پس از رحلت احمد مصطفی

بر او جانشین گشت آن مرتضی

علی است و این دو یکی هستند - کما این که تعبیری این چنینی از امام صادق علیه السلام و امام مهدی علیه السلام دارند، این نوع سخنان، در میان عامه مردم اهل حق شنیده می شود.

گاهی مقام علی علیه السلام را از پیامبر بالاتر می دانند و معتقدند علی علیه السلام پیش از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته و گاهی هم بیان می کنند علی علیه السلام شهید نشده و هنوز نمرده است. ولی برخی از اهل حق الوهیت علی علیه السلام را قبول نداشته، حضرت را به عنوان امام اول می دانند.

اساساً بعضی اهل حق را چنین معرفی می کنند: «اهل حق نامی است بر شعبه ای از غلاة، یعنی آنها که در باره علی علیه السلام راه غلو را پیموده، آن حضرت را به مقام الوهیت بالا برده اند، بعضی از غلاة گفته اند: «باری تعالی ظاهر می شود در صورت خلق و انتقال می کند از صورتی به صورتی و کمال صورتش «علی» است و چون بر آن معرفت حاصل کند، تکلیف از آن ساقط می شود». (۲۷)

ولی غلاة که مصداق روشن آن علی علیه السلام الهی ها هستند، از نظر بعضی اهل حق رد شده است، اگر چه بعضی دیگر از کلمه «علی الهی» ابایی ندارند، بلکه به آن معترفند. بعضی دیگر از افراد منسوب به

سرانجام کتاب یارستان حکایت دارد، اهل حق بایستی به پیروان مؤمن و پاک باخته به حضرت علی علیه السلام و عرفان گراندیش ارزش قایل شوند... در این صورت مردم اهل حق بزرگترین و بالاترین الهام گیرنده مکتب ذاتی علی هستند که می گویند علی علیه السلام خدا نیست و اما از خدا هم جدا نیست». (۲۶)

در نظر برخی از اهل حق، علی علیه السلام نامحدود و بی انتهاست و مظهر کلی خداست و ذات خداوندی بیشتر از همه بر او نازل شده و تجلی پیدا کرده است.

سخنان او را تحت عنوان «سخنان حضرت مولا در خطبة بیان» چنین آورده اند:

«أنا الذي عنده مفاتيح الغيب؛ أنا الذي بكل شيء عليم؛ أنا الذي عندي خاتم سليمان بن داود؛ أنا مخرج المؤمنين من القبور؛ أنا صلاة المؤمنين وزكاتهم و حجهم و جهادهم؛ أنا الباري المصور في الأرحام؛ أنا منور الشمس و القمر و النجوم...».

به اعتقاد برخی از پیروان این مسلک، علی علیه السلام کسی است که در زمان های مختلف و با صور گوناگون و در اجسام مختلف با نامهای علی، بهلول، اسحاق، بنیامین ظهور نموده و سلطان اسحاق مظهر

۲۷. طرایق الحقایق، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲۶. مکاتبات با دایرة المعارف تشیع، ص ۱۲-۱۳.

پایه همان اعتقادات تناسخی و حلولی تعبیر و تفسیر نموده‌اند، گویی معاد در همین دنیا خواهد بود. در این باره یکی از افراد این فرقه می‌نویسد:

«طبق نظریه پیشوایان یارستان و روی اصل اعتقاد به حلول روح، فقط جسم شخص متوفی از بین رفته و به خاک تبدیل می‌گردد، ولی روح او بر حسب اعمالش به جسم دیگری (در همین دنیا) حلول می‌نماید.»^(۳۱)

اینجا هیچ توجهی به معاد مورد نظر اسلام و قرآن نشده و بر اساس اعتقاد به حلول روح که هیچ سنخیتی با اسلام ندارد، حیات پس از مرگ را تعبیر و تفسیر می‌کنند و بقیه شاخه‌های اهل حق نیز با این گفته موافق‌اند.

وی در ادامه می‌افزاید: «مردم یاری، بهشت و دوزخ را همین جهان می‌دانند؛ زیرا معتقد به تعویض جسم و حلول روح هستند و مجازات اعمال در همین دنیا تحقیق پذیرد».

همو در توضیح این گونه تعویضات جسمانی می‌نویسد: «کسانی که دارای اعمال پسندیده و خوب باشند، در جسم دیگری که از لحاظ مادی و معنوی وضع

این فرقه می‌نویسند: «گروهی ساده لوح اهل حق به علت بی اطلاعی از مبانی عقاید خود و معاشر و همسایگی با فرق مختلف دیگر از جمله علی‌اللهی‌ها، بدون این که خودشان هم متوجه شده باشند، اختلاط و امتزاج و انحراف مهمی در اساس مسلک‌شان به وجود آمده است.»^(۲۸)

وی همچنین می‌نویسد: «چون در افواه عموم شهرت دارد گروه اهل حق، علی‌اللهی هستند و حاشا و کلاً چنین تصویری در اصل باطل است.»^(۲۹)

عدل

این فرقه بحث چندانی پیرامون عدل خداوندی ندارند و در کتب و دفاتر آنها بحث از عدل خیلی کم مطرح گردیده و وقتی صحبتی از عدل می‌شود، اهل حق آن را با ابهام قبول داشته، اما مبنایی برای این پذیرش ارایه نمی‌دهند. مثلاً یکی از افراد این مسلک که خودش را مدافع عقاید دینی آنها می‌داند نوشته: «... در عدل هم خدا را عادل و قادر و نژاد و نمیر می‌دانند.»^(۳۰)

معاد(مرگ، حیات پس از مرگ)
اهل حق حیات پس از مرگ را نیز بر

۲۹. همان مأخذ، ص ۱۵۵.

۳۱. آیین یاری، ص ۴۵.

۲۸. برهان الحق، ص ۲.

۳۰. مکاتبات با دایرة المعارف تشیع، ص ۱۴-۱۳.

یا تناسخ می‌باشد که با معاد مورد قبول اسلام کاملاً ناسازگار است و بیشتر به ادیان هند و زرتشتی نزدیکتر است و همین اعتقادات اساساً این مسلک را از اسلام جدا می‌کند.

البته باید یادآور شد که بحث معاد و مرگ و حیات پس از آن همیشه مخلوط با بحث‌های حلول و تناسخ بوده است. از نوشته‌های پراکنده این مسلک چنین برمی‌آید که روح وقتی به جسم ابدی منتقل می‌شود که هزار جسم یا هزار دون (جامه) پاک را گذرانده باشد و با گردش در جامه‌های مختلف، جزای اعمال گذشته خود را دیده و به تناسب اعمال گذشته به جامه دون مناسب خود خواهد رفت. مثلاً اگر اعمال خوب داشته باشد به جامه بعدی که منتقل می‌شود، جامه ثروتمندان و اشخاص مرفه خواهد بود و اگر اعمالش در جامه قبلی زشت بوده، در جامه بعدی به دون فقرا آمده و دچار مصایب و ناملایمات می‌گردد. بالأخره تا هزار دون طی می‌کند و پس از عوض کردن هزار دون «هزار یکمین» جامه خود را که عبارت از بقا و ابدیت است، خواهد پوشید و بدین طریق معاد و حیات ابدی شروع خواهد شد.

بهتری را دارا شده و یک قدم به خداوند نزدیکتر می‌شوند و اشخاصی که عمر را به تباهی تلف کرده و در فکر توشه نبوده‌اند، به ناراحتی بدتری دچار شده و به درجه پست‌تری تنزل می‌نمایند».

علاوه بر این تعویض جسم، در جای دیگر می‌نویسد: «مردم یارستان علاوه بر مکافات بعد از مرگ به یک محشر کلی نیز معتقد بوده و آن زمانی است که این جهان، طبق مشیت الهی دگرگون گشته و به حسابها رسیدگی گردد». (۳۲)

ظاهراً این فرقه مسئله‌ای به نام برزخ ندارند و یا از آن طبق حلول روح در جسم‌های مختلف تعبیر کرده‌اند، در توضیح معاد و تفاوت آن با معاد شیعه اثنی عشری می‌نویسد: «مردم یارستان معاد را در روح پذیرفته و معتقدند روز محشر، روح‌های پاک به تجلی روح الهی پیوسته و روح‌هایی که در طول زمان تناسخی نتوانسته‌اند خود را تصفیه نمایند، به تناسب به مکافات اعمال خویش می‌رسند». (۳۳)

تا اینجا تمام مسایل مربوط به معاد مثل حشر و نشر، بهشت و دوزخ و مسایل پس از مرگ بر اساس حلول ذات و تجلی آن و

۳۲. همان مأخذ.

۳۳. رمز یاری، ص ۱۱۳.